مکر خط را و سبع المثانی است — که هر حرفی از او بحر معانی است
نهفته زیر هر موئی از آن باز — هزاران بحر علم از عالم راز
ببین بر آب قلب عرش رحمان — ز خط عارض زیبای جانان

قاعده

بر آن رخ نقطهٔ خالش بسیط است — که اصل مرکز دور محیط است
از او شد خط دور هر دو عالم — وز او شد خط جمله آدم
از آن حال دل پرخون تباه است — که اصل نقطهٔ خال سیاه است
ز خالش حال دل جز خون شدن نیست — کز آن منزل ره بیرون شدن نیست
به وحدت در نباشد هیچ کثرت — دو نقطه نبود اندر اصل وحدت
ندانم خال او عکس دل ماست — و یا دل عکس خال روی زیباست
ز عکس خال او دل گشت پیدا — و یا عکس دل آنجا شد هویدا
دل اندر روی او یا اوست در دل — به من پوشیده شد این راز مشکل
اگر هست این دل ما عکس آن خال — چرا میباشد آخر مختلف حال
کهی چون چشم مخمورش خراب است — کهی چون زلف او در اضطراب است

کهی روشن

از او شد خط دور هر دو عالم — وز او شد خط نفس و قلب آدم

٥

کهی روشن چه آن روی چو ماه است — کهی تاریک چون زلف سیاه است
کهی مسجد بود گاهی کنشت است — کهی دوزخ بود گاهی بهشت است
کهی برتر بود از هفتم افلاک — کهی افتد به زیر تودهٔ خاک
پس از زهد و ورع گردد دگر بار — شراب و شمع و شاهد را طلبکار

سؤال

شراب و شمع و شاهد را چه معنی است — خراباتی شدن آخر چه دعوی است

جواب

شراب و شمع و شاهد عین معنی است — که در هر صورتی او را تجلی است
شراب و شمع ذوق و نور عرفان — ببین شاهد که از کس نیست پنهان
شراب اینجا زجاجه شمع مصباح — بود شاهد فروغ نور ارواح
شراب و شمع جام آن نور اسری است — دل شاهد همان آیات کبری است
ز شاهد بر دل موسی شرر شد — شرابش آتش و شمعش شجر شد
شراب و شمع و شاهد جمله حاضر — مشو غافل ز شاهد بازی آخر
شراب بیخودی در کش زمانی — مگر از دست خود یابی امانی